

مقدمه مترجمان

پردازش گفتاری نو در عرصه روابط بین‌الملل از دیدگاه فرهنگی آسیایی دستمایه بحثی است که در این اثر، ارائه شده است. تفاوت عمده شرق و غرب عالم در تنوع فرهنگی (Cultural Diversity) مردم سرزمینهای خاوری و یکپارچگی و همگونی فرهنگی (Cultural Unity) ساکنان گستره باختری جهان نهفته است. نظریات سیاسی اجتماعی ارائه شده در پهنه مغرب زمین از آن روی مقبولیتی عامه می‌یابد که تئوریهای عرضه شده در این بخش از جهان به دلیل ریشه داشتن در کلام مسیحیت (Christian Discourse) از پذیرش عامه‌ای برخوردار می‌گردد. بر خلاف این یکپارچگی، داستان تفکر و اندیشه در شرق جهان حکایت دیگری دارد که می‌توان با نگاهی به تنوعهای فرهنگی مشرق زمین، آن را دریافت. اما این قاعده کلی همچون همه قواعد دیگر عالم، مستثنیاتی دارد که برخی از اقوام خاوری آسیا آن را رقم زده‌اند. آشنایی با مبانی شکل‌گیری راه کارهای موردنظر، پایه‌های نگرشی را پی‌ریزی می‌کند که اثر حاضر به آن پرداخته است.

هنگامی که نویسنده ارجمند متن اولیه کتاب را برای ترجمه ارائه کرد، علیرغم اشتیاق فراوان، وجود مشغله‌های اجرایی مانع از انجام این خواست گردید ولی سرانجام تمایل مزبور با هدف درک چرایی برخورداری یکی از اقوام مشرق زمین از توسعه‌ای پایدار، به بار نشست. عنوان لاتینی کتاب گذشته از جذابیت، در نگاه نخست جامع و مانع می‌نماید. جامع از این روی که اثر، در برگیرنده نگرشی نو از مفهوم تضاد است. مفهومی که با توجه به اصول حاکم بر روابط بین‌الملل در دوران پس از جنگ سرد، محیط جهانی را بر آن داشت تا تعابیر نوینی را ابداع کرده آنها را جایگزین مفاهیمی سازد که تا آغاز دهه پایانی سده جاری، به عنوان ابزارهای شناخته شده‌ای از آنها بهره می‌گرفت؛ و مانع به این جهت که فرهنگ سیاسی زبان فارسی معادلهایی را برای واژه‌هایی که جهان در این عرصه ابداع کرده، نیافته یا نساخته است، این واقعیت زمانی ملموس می‌گردد که به فرآورده‌های فکری عرضه شده در این زمینه رجوع شود. به همین دلیل انتخاب واژه‌هایی که بتواند با اصطلاحات نوساخته یا نویافته، برابری کند مشکل می‌نماید. همانگونه که عرصه ادبیات کشور طی دو دهه گذشته بخاطر آشفته بودن بازار تولید فرآورده‌هایی که بی حساب و کتاب در چنین زمینه‌ای چهره نمایانده، دچار نوعی سردرگمی و بلا تکلیفی است

به همین صورت پهنه ادب سیاسی هم از چنین کمبودهایی مصون نمانده طی این مدت کاری جدی که دستمایه دلگرمی علاقمندان به چنین مباحثی شود، کمتر صورت گرفته است؛ آنچه در این زمینه نیز انجام پذیرفته، قطره‌ای است از دریایی ناشناخته.

زیبایی بحث در تازگی آن نهفته است. در هنگامه‌ای که بسیاری از جامعه‌شناسان و سیاستگذاران غربی در پی ایجاد نظمی نوین برای جهان برآمده‌اند که پایه و مبنای برتری جویی چنین عالمی را بر اساس ساختارهای مورد نظر آنان مستحکم می‌سازد، نویسنده به دنبال آن است که سست بودن مبانی این خواست را بر ملا ساخته نشان دهد که چنین آرزو و تمایلی چندان هم دست‌یافتنی و سهل‌الوصول نیست. گذشته از این مبحث که به نوعی می‌تواند جایگزین سیاست خارجی ژاپن گردد که لزوماً نوساخته هم نیست، نویسنده تلاش کرده است راه کارهایی را تبیین کند که سیاستمداران و مدیران عالیرتبه این کشور آن را در دوران پس از جنگ جهانی دوم که طی آن ملتی به خاطر بلند پروازیهایش ناگزیر از خاکستر نشینی گردید، معمول دارند تا سرزمین خود را به توسعه، شکوفایی و بلند پروازیهایی که در حافظه تاریخی مردم این آب و خاک، نقش بسته بود، برسانند. نویسنده برای ارائه بحث دقیقی در این زمینه از واژه‌هایی بهره گرفته که کاربرد آنها در عرصه ادبیات سیاسی جهان، نه به دهه‌های گذشته که به سده‌های اخیر بازمی‌گردد، با این وجود زبان ما به دلیل آشفتگی مورد بحثی که ذکرش گذشت، راه آشنایی با معادلهای درست واژه‌های یاد شده را نیموده است که این مبحث خود نیاز به امعان، تدقیق و موشکافی گسترده‌ای دارد.

عنوان لاتین کتاب با بهره گرفتن از واژه Conflict ارائه شده، بیانگر گستردگی قلمرو مفهومی مفادی است که این تعبیر آن را مطرح می‌سازد. معادلهایی چون نزاع، جدال، درگیری، کشمکش، تعارض و کلمات دیگری از این دست نمی‌تواند حق مطلب را به گونه شایسته‌ای ادا کند؛ زیرا واژه مزبور همه این مفاهیم را شامل می‌شود اما هیچکدام از معادلهای مزبور نمی‌تواند به تنهایی، وافی به مقصود باشد. به نظر ما، تنها واژه‌ای که بیش از دیگر کلمات موجود مفهومی نزدیک به معنای واژه اصلی (Conflict) را به ذهن می‌آورد، تعبیر "تضاد" است. وسواس مترجمان آنان را واداشت تا موضوع را با صاحب نظران مسائل سیاسی در میان بگذارند که حاصل تمامی این رایزنیها دستیابی به کلمه "تعارض" بود، اگر بپذیریم که این کلمه در واقع از واژه عربی "عارض" به معنای "چهره" گرفته شده است، نتیجه آن می‌شود که در برابر کلمه مورد

بحث لاتین، واژه فارسی رویارویی را بگذاریم ولی بار مفهومی کلمه Conflict بیش از "رویارویی" است. گفته می‌شود که واژه "تضاد" در ادبیات سیاسی کشور ما معادل کلمه Contradiction است و عزیزی در برگردان کتاب مائوتسه تونگ از این کلمه بهره گرفته است و در ادبیات سیاسی ما، این معادل‌یابی پذیرفته شده. در نتیجه برای طرح مبحث مورد نظر باید از کلمه تعارض بهره جست. ما ضمن اجر گذاشتن به تلاش مترجم محترم که زحمت برگردان اثر مزبور را بر خویش هموار ساخته است، ناچاریم با توجه به گستره مفهومی کلمه "تضاد" که به نظر می‌رسد مناسبترین معادل برای واژه Conflict باشد، از این کلمه در برگردان اثر بهره بگیریم.

زمانی با تنی چند از دوستان قصد برگردان کتاب *The Outsider* اثر Colin Wilson را داشتیم که فصلی از آن نیز در شماره تابستان ۱۳۵۱ مجله "جهان نو" به اصطلاح به زیور چاپ آراسته گردید. در آن هنگام برای انتخاب معادلی جهت عنوان کتاب که واژه‌ای جز "بیگانه" باشد که در این زمینه به ذهن می‌آمد، تلاش فراوان کردیم و نهایتاً واژه «غریبه» را برگزیدیم. هرچند این انتخاب در واقع در برابر کلمه فرانسوی *L'etranger* صورت گرفته اما با توجه به مفهوم فلسفی واژه بیگانه، بهره‌گیری از کلمه غریبه نمی‌توانست بیانگر مفهوم ذهنی نویسنده باشد. به هر حال به نظر می‌رسد در زمینه مورد بحث هم واژه تضاد با توجه به معادلی که در برگردان اصطلاح *Class Conflict* از آن بهره گرفته شده تعبیر تضاد طبقاتی حاصل آن بوده، مناسبتر از واژه‌های دیگری باشد که در این عرصه وجود دارد.

موضوع اصلی روابط بین‌الملل، جنگ و صلح است. این مسأله در واقع ناشی از دو جهت‌گیری بنیادین حاکم بر رفتارهای انسانی یعنی همکاری و تضاد است. در همین راستا یکی از عمده‌ترین دغدغه‌های بشر در گستره تاریخ، تقویت جنبه‌های معطوف به همکاری و کم‌رنگ ساختن و تضعیف تمایلات تضادآمیز در فرآیند روابط انسانها، گروهها، نهادها، جوامع بشری و در نهایت دولتهای ملی بوده و هست. دو پدیده همکاری و تضاد یا منازعه از جنبه‌های مختلف مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. در این میان می‌توان چگونگی برخورد نظری با دو پدیده فوق‌الذکر را در عرصه روابط بین‌الملل، بر حسب چهار سنت فکری، تجزیه و تحلیل کرد؛ (۱) سنت هابزی یا واقع‌گرایی *Hobbesian Tradition* یا *Realism*. (۲) سنت کانتی یا اونیورسالیسم *Kantian Tradition* یا *Universalism*. (۳) سنت گروسیوسی یا بین‌الملل‌گرایی *Grotian Tradition* یا *Internationalism*. (۴) سنت مارکسیستی یا تضاد طبقاتی *Marxism Tradition* یا *Class Conflict*

که جای دارد به این نحله‌ها و سنتها بپردازیم.

(۱) سنت هابزی: این نحله فکری سیاست بین‌الملل را عمدتاً وضعیت جنگی، تضاد آفرین و منازعه‌آمیز، تلقی کرده که بر اساس آن بازیگران روابط بین‌الملل یعنی دولت‌های ملی در یک حالت جنگ علیه هم یا در یک عرصه تضادی محض، به سر می‌برند. ریشه این سنت فکری به توماس هابز متفکر انگلیسی قرن شانزدهم می‌رسد. قاعده بازی در این وضعیت، خودیاری و به تبع آن، بازی حاصل جمع جبری صفر، برآورد می‌گردد. دولت‌ها در تعقیب اهداف خود، فارغ از محدودیتهای اخلاقی و حقوقی عمل می‌کنند. این محدودیتها، تنها در عرصه سیاست داخلی کاربرد دارد. در حالی که قاعده یا اصلی که رفتار دولت‌ها را محدود می‌کند، اصل پیروی از مصلحت و احتیاط است. این نحله مهم فکری در عرصه روابط بین‌الملل توسط اندیشمندانی چون مورگنتا، ریمون آرون و جورج کنان بسط داده شده است. با اتکای بر مبانی دیدگاه هابز، اندیشمند دیگری به نام کنت والتز، مبادرت به طرح نظریه واقع‌گرایی نو کرد. اساس دیدگاه والتز آن است که اولاً دولت‌ها در یک نظام فاقد قدرت فائده مرکزی بسر می‌برند و ثانیاً به واسطه هرج و مرج‌آمیز (آنارکیک) بودن نظام بین‌الملل، دولت‌ها دارای کارکردهای یکسانی هستند. به عبارتی دیگر بر خلاف نظام ملی که به واسطه تخصصی شدن کار و تقسیم آن در سطح جامعه، افراد و نهادها به یکدیگر وابسته هستند، در نظام بین‌الملل در نتیجه تخصصی نشدن امور و عدم تقسیم واقعی کار، بازیگران یعنی دولت‌های ملی هرکدام کارکرد مشخص و یکسانی را دنبال می‌کنند. این کارکرد بر حسب قاعده خودیاری معطوف به کسب هرچه بیشتر رفاه، استقلال و به حداکثر رساندن قدرت و امنیت است. ثالثاً ساختار نظام بین‌الملل بر اساس چگونگی توزیع قدرت و توان بازیگران، تعریف می‌شود. به تعبیر دیگری توزیع توانمند قدرت، جایگاه دولت‌ها و در نتیجه شکل‌گیری ساختار نظام بین‌المللی را تعیین می‌کند. بهر حال در سنت هابزی و دیگر نحله آن یعنی نو واقع‌گرایی، رفتار دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل عمدتاً تضاد برانگیز یا منازعه‌آمیز تلقی می‌شود.

(۲) سنت کانتی: در مقابل تفکر هابزی که رفتار دولت‌ها را بر حسب منازعه و تضاد محض بررسی می‌کند، سنت کانتی یا اونیورسالیسم، قرار دارد که تنها بر جنبه‌های معطوف به همکاری در روابط میان دولت‌ها تأکید می‌ورزد. در سنت کانتی ماهیت سیاست بین‌الملل در وجود پیوندهای فراملی اجتماعی تعریف می‌شود که هستی فرد انسانها را به عنوان تابعان دولت‌های

ملی به یکدیگر گره می‌زند. این سنت که به آرمانگرایی نیز معروف شده بر آن است که هرچند دولتهای ملی به عنوان یک واقعیت وجود دارند اما با این حال در صورت تحقق وضعیت دلخواه، سیستم دولت ملی به فراموشی سپرده می‌شود. در سنت کانتی منافع تمامی بشر یکسان و مشابه تعریف شده است. وجود چنین واقعیتی، آنان را به همکاری می‌کشاند.

براساس ایده کانت تضاد و تعارض دولتها در عرصه نظام بین‌الملل، سطحی و مصنوعی قلمداد شده، احکام اخلاقی و حقوقی، موجب تحدید دامنه تضاد میان دولتها می‌شود. شکل‌گیری تفکر و اندیشه دانشمندان عصر روشنگری در سده‌های هفدهم و هجدهم و همچنین پی‌ریزی ویلسونیسیم قرن بیستم و نهایتاً تبلور سازمانهای بین‌المللی را می‌توان از جمله نمودهای عینی اندیشه کانتی در روابط بین‌الملل شمرد.

۳) سنت گروسیوس: این سنت در حد فاصل میان نگرشهای هابزی و کانتی قرار دارد. گروسیوسم، نگرش واقع‌گرایی در مورد وجود ایده منازعه و تضاد محض دولتها را رد می‌کند. به تعبیر دیگری، نگرش مورد بحث بر آن است که مناسبات دولتها را نباید به وضعیت گلاذیاتورهای صحنه نبرد تشبیه کرد زیرا تضاد و منازعه دولتها، محدود به قواعد و نهادهای مشترک خودساخته است. بعلاوه در مقابل سنت کانتی که دولتها را واحدهای ساختگی و در حال زوال می‌بیند، اندیشه گروسیوس بر آن است که دولتها در گستره سیاست بین‌الملل واقعتهای بنیادینی بشمار می‌آیند. به عبارتی دیگر اعضای اصلی نظام بین‌الملل، دولتها هستند نه افراد. از طرفی دیگر در سنت گروسیوس بازی میان دولتها نه تضاد محض است و نه همکاری صرف بلکه دولتها همزمان به هر دو جنبه از راه کارهای فوق توجه دارند. در حالی که در سنت واقع‌گرایی، امنیت نظامی در اولویت اهداف دولتها قرار دارد، در اندیشه گروسیوس، روابط بیشتر بر مبنای داد و ستدهای تجاری رقم می‌خورد. از آن گذشته در این نگرش بهره‌گیری از قواعد و نهادهای حقوقی و اخلاقی برای تنظیم روابط بین دولتها لازم می‌نماید. سنت گروسیوس امروزه در عرصه نظام بین‌الملل با ایده جامعه بین‌الملل شناخته شده است. بر اساس این نگرش دولتها ضمن حفظ حق حاکمیت خود به واسطه افزایش شناخت نسبت به ارزشها و منافع مشترک، به سمت همکاری تمایل پیدا می‌کنند. بعبارتی دیگر رهیافت جامعه بین‌الملل بخشی از دیدگاه واقع‌گرایی یعنی دولت محوری بودن را با بخش دیگری از برداشتهای آرمانگرایانه یعنی همکاری فزاینده دولتها را در هم ترکیب کرده است. متغیر رابط در این دیدگاه،

افزایش شناخت نسبت به ارزشها و منافع مشترک است. ریشه فکری سنت بین‌الملل‌گرایی به هوگو گروس و سیوس حقوقدان قرن هفدهم باز می‌گردد.

۴) سنت مارکسیستی: این سنت که متأثر از اندیشه کارل مارکس در قرن نوزدهم است، درست نقطه مقابل سه اندیشه یا سنت پیشین قرار دارد. هر سه نحله فکری مزبور، تقویت‌کننده نظام سرمایه داری جهانی است، در حالیکه مارکسیسم در صدد نقد و تبیین تضادآمیز این نظام می‌باشد. در این سنت تاریخ روابط بین‌الملل به عنوان نقد سه دیدگاه فوق‌الذکر، مورد توجه قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر عنصر تعیین‌کننده تحولات تاریخ روابط بین‌الملل، نه دولتها که شیوه تولید است. حاکمیت و استقلال دولتها، جایگاه و پایگاه افراد، جهت‌گیری ملل و رقم خوردن سیاست بین‌الملل بر حسب سنت مارکسیستی، تابعی از شیوه تولید است. این سنت با طرح ماتریالیسم تاریخی شیوه غالب تولید در نظام سرمایه‌داری را زمینه‌ساز تضاد طبقاتی تلقی می‌کند. سرمایه‌داری به واسطه نیاز به انباشت، و بالا بردن سود، در صدد است تا سایرین را به بند کشیده و از آنها بهره برداری کند. از این دیدگاه و با تکیه بر اهمیت نقش تولید، جامعه به دو طبقه سرمایه دار مالک ابزار تولید و کارگر تقسیم می‌شود. سرمایه دار همواره در صدد آنست که نهایت استفاده را از طبقه کارگر برده بر سود خود بیفزاید. این مسأله موجب شکل‌گیری شکاف طبقاتی می‌گردد. از نگاه مارکس سرمایه داری به هر کجا که رسوخ و نفوذ کند آنجا را به رنگ خویش در می‌آورد. بنابراین رفته رفته شاهد شکل‌گیری دو طبقه در گستره نظام بین‌الملل خواهیم شد، یکی طبقه استثمار‌کننده سرمایه داری جهانی و دیگری طبقه استثمار‌شده کارگر به عنوان نیروی کار. سنت مارکسیستی پس از خود مارکس به نحله‌های مختلفی که نئومارکسیسم تجلی یکی از آنهاست، تقسیم شد. پیروان این طرز تفکر یا نگرش معتقدند نظام بین‌الملل به دو بخش مرکز و پیرامون تقسیم شده است. در مرکز یا به عبارتی دیگر در منطقه صلح و رفاه، کشورهای توسعه یافته صنعتی قرار دارند و در پیرامون یا در منطقه اغتشاش و فقر، کشورهای توسعه نیافته جهان سوم جای گرفته‌اند. رابطه این دو با یکدیگر، رابطه نامتعادل ظالمانه‌ای است. بر این اساس از جهان پیرامون همواره منابع، مواد اولیه، نیروی کار ارزان و بازار مصرف در اختیار مرکز قرار می‌گیرد و از جهان مرکز، کالاهای ساخته شده، آموزش، فن آوری و سرمایه به سوی پیرامون، گسیل می‌گردد. این رابطه بیانگر یک نوع وابستگی است که بر حسب آن پیرامون از جنبه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی همواره گرفتار مرکز است. در هر حال

عطف به مباحث مزبور، می‌توان گفت تضاد در سنت مارکسیستی یک پدیده ساختاری برخاسته از روابط میان سلطه‌گر و سلطه‌پذیر است. در واقع تضاد طبقاتی از سویی میان فرودستان و فرادستان عرصه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و از سویی دیگر میان مرکز و پیرامون ایجاد نزاع می‌کند. این نوع تضاد، تعارض، رویارویی، منازعه، درگیری و کشمکش، تبیین‌کننده ماهیت و شکل سیاستهای بین‌المللی است.

و اما صرف نظر از مباحث نظری در خصوص مفهوم تضاد آنچه که در این زمینه در اثر حاضر مطرح می‌گردد بیانگر واقعیهایی است که یک جامعه شکست خورده برای باز یافتن موقعیت خود در عرصه محیط بین‌الملل، آنها را در سطح جامعه چنان معمول داشته که با گذشت نیم قرن از چنین واقعه‌ای با بهره‌گیری از ابزارهایی که برای جهان تا حدودی ناشناخته مانده، توانسته است خواستهای خود را تحقق بخشد. بسیج اقتصادی ژاپن تنها با هدف تحقق خواستها و بلندپروازیهای سیاسی این جامعه که از فرهنگی منحصر به فرد، لازم‌الاتباع و پویا برای آحاد افراد این ملت، برخوردار بوده و هست؛ ممکن گردیده است. بنابراین جامعه ژاپن، رویه و نمایی اقتصادی دارد اما صبغه و رنگ واقعی آن سیاسی است. به تعبیری دیگر اقتصاد در این جامعه در خدمت تحقق اهداف سیاسی بوده و هست. در این صورت خطاست اگر تصور کنیم جامعه ژاپن و مردم این اجتماع عاری از اهداف سیاسی بوده تنها چرخ دنده‌های یک خودرو پرشتاب اقتصادی هستند. آنچه این جامعه را شکوفا، بارور و برخوردار از توسعه ساخته، تمسک و پای بندی مردم این اجتماع به فرهنگی است که همواره تضادهای ایجاد شده را با بهره‌گیری از همین فرهنگ منحصر به فرد، یا نادیده انگاشته و یا به گونه‌ای از میان برداشته که گویی هرگز وجود نداشته است.

در زمینه سیاست خارجی، طراحان و نخبگان سیاسی و سیاستگذاران این کشور برای تجربه کردن حضوری گسترده در عرصه‌های مختلف جهان، همواره از تضادهای ایجاد شده در گستره بین‌الملل به نفع خویش بهره گرفته از آن سود فراوانی جسته‌اند. تضادهای دیگران یا کشمکشها، نزاعها، رویارویی‌ها و تعارضهای ایجاد شده در پیرامون این جزیره یعنی منطقه شرق و شمال شرق آسیا و در دایره وسیعتری در غرب آسیا و همچنین در آمریکای مرکزی و جنوبی یا مناطق اقیانوس آرام، همواره دستمایه بهره برداریهای جامعه ژاپن بوده و هست. نگاهی به تاریخ پنجاه ساله دوران پس از جنگ جهانی دوم تحقق این واقعیتها را نشان می‌دهد.

سخن آخر اینکه مترجمان ادعا ندارند کاری بی‌خطا را عرضه داشته‌اند زیرا تالاب دانسته‌ها را نمی‌توان با دریای نادانسته‌ها، قیاس کرد. جای دارد از راهنمائیها و ارشادهای مؤلف گرانمایه که هم مایه امید مترجمان و هم راه‌گشای آنان برای کسب دانش بیشتری در این زمینه بوده سپاسگزاری گردد؛ هرچند که زبان تشکر توان ادای حق وی را نداشته و ندارد. ذکر این نکته نیز ضروری است که نویسنده خود در تمام مراحل شکل‌گیری ترجمه اثر، حضوری فعال، مستمر و پی‌گیر داشته متن نهایی را نیز مورد بازبینی و بازخوانی قرار داده تأیید کرده است. بجاست از جناب آقای سیدصادق خرازی معاونت محترم آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه همچنین جناب آقای دکتر سجادپور مدیریت محترم دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و جناب آقای روحی صفت ریاست محترم مرکز مطالعات آسیا و اقیانوسیه و جناب آقای دکتر مرعشی ریاست محترم هیئت مدیره مؤسسه مطالعات فرهنگ ژاپن که در شکل‌گیری ترجمه اثر نقش برجسته‌ای داشته‌اند، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری کرد.

مترجمان

تهران - مرداد ۱۳۷۸

درآمد

۱- هدف و روش بحث

هدف از طرح مبحث حاضر، بررسی نمونه‌ها و الگوهای مختلفی است که در عرصه روابط بین‌الملل تضادی را برانگیخته دامن می‌زند یا از آن دوری جسته احتراز می‌کند و یا برای آن راه کاری را ارائه کرده مورد حل و فصل قرار می‌دهد. همچنین بازنگری نمادهای چنین پدیده‌ای که در عرصه زمامداری و سیاست خارجی ژاپن بطور گسترده‌ای مبنای تحقق خواست مزبور قرار گرفته، نیز بیان این نکته که نظریه روابط بین‌الملل در کدام عرصه از مبحث تضادهایی که با ژاپن سر و کار دارد، ناتوان به نظر می‌رسد، دیگر اهداف بحث ما را شکل می‌دهد. در این بررسی دو خصوصیت و ویژگی اساسی و عمده که با تضادهای ژاپن مرتبط است، چهره می‌نمایند:

۱) مجموعه سیاست‌گذاریها و شیوه‌های برخورد ژاپن با پدیده‌های احتراز از تضاد (Conflict Avoidance)، ایجاد یا برانگیختن تضاد (Conflict Provocation) و تسویه یا حل و فصل تضاد (Conflict Resolution) در عرصه زمامداری داخلی و سیاست خارجی این کشور تفاوت‌های اساسی دارد. مبحث فعلی نکته یاد شده را با بیان سیاست‌های ژاپن در قبال ایالات متحده، کشوری که بیشترین مناسبات را طی دوره پس از جنگ جهانی دوم با ژاپن دارد، روشن می‌سازد.

۲) نمونه‌هایی که در زمینه تضادهای موجود در عرصه زمامداری داخلی و در گستره روابط بین‌الملل ژاپن، ارزیابی شده‌اند، بر مبنای چارچوب‌های مشروعیت نظامی ارائه گشته‌اند که پس از جنگ جهانی دوم، نوعی از زمامداری را برگزیده همگام با شکل‌گیری مراحل متعددی این امکان را فراهم آورده که ژاپن را قدرتی جهانی سازد.

بررسی مزبور زمانی شفافیت و وضوح بیشتری می‌یابد که دلیل وجود توازن را دریابیم که میان تحولات نظریه روابط بین‌الملل و اعمال سیاست‌های مدیریت بحران این کشور حتی اگر نتواند وفاق و سازشی را ایجاد کند، آن را مورد بررسی قرار داده مطرح می‌سازد. معیارها و مهارهای متداول و معمول نظریه روابط بین‌الملل که همزمان با پایان گرفتن دوران جنگ سرد و

فروپاشی امپراتوری شوروی رنگ باخته است اکنون در رهیافتهای واقع‌گرایی Realism، نوواقع‌گرایی New Realism، کثرت‌گرایی Pluralism / کارکردگرایی Functionalism و فرادولت‌گرایی Post Statist (جهانمدارگرایی Globalism و نگرش جامعه جهانی World Society) تبیین می‌گردد. بنابراین در حال حاضر ما با خلأئی در زمینه شناخت ارزشها مواجهیم؛ خلأئی که جامعه بین‌الملل هنوز هم در دوران پس از جنگ سرد، نتوانسته است آن را با ارائه مفاهیم و تئوری‌های نوینی، پر کند. به گونه مشابهی می‌توان گفت تعلق ژاپن به نظامی که به دنبال پایان جنگ سرد بر جهان حکم می‌راند و این کشور بر مبنای پیروی از اصول آن، سیاست داخلی و روابط خارجی خود را تنظیم می‌کند، طی چند سال اخیر به دلیل بروز بحرانی در مشروعیت دیوانسالاری ژاپن، کارآیی خود را چنان از دست داده است که پایان اقتدار مطلق حزب لیبرال دموکرات این کشور را می‌توان نمونه کوچک آن شمرد.

بنابراین، نخستین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند وجود یک توازن میان نظامهای در حال فروپاشی جامعه بین‌الملل از یک سو و الگوهای تضاد در ژاپن از سوی دیگر است. نکته دومی که با اهداف و متدلوژی مبحث حاضر ارتباط دارد اهمیت یافتن غیر قابل انکار ژاپن بهنگام پایان جنگ سرد بعنوان یک قدرت اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و در واقع برخوردار از توانمندی نظامی است. همگام با ارتقای اثرگذاری مردم ژاپن، مشکل بتوان سیاست خارجی این کشور را تبیین و نگاه جهان به ژاپن را از دید مفاهیم و تئوریهای روابط بین‌الملل تشریح کرد. به همین ترتیب مسأله تضاد نظریه جایگزینی می‌گردد که بر مبنای آن می‌توان سهم توازنهای موجود در عرصه بحران تئوری روابط بین‌الملل را درک کرد و مشکلی را دریافت که تئوری مزبور در فهم زمامداری ژاپن و سیاست خارجی این کشور با آن مواجه است و به این اصل هم پی برد که آینده، برای ژاپن چه جایگاهی را در جهان رقم خواهد زد. چنین نگاهی به تئوری روابط بین‌الملل و به سیاست خارجی ژاپن، موجب بروز دو دسته از مشکلات در عرصه مسائل این کشور می‌گردد:

۱) زمامداری ژاپن و مشروعیت آن، زمینه‌هایی را برای کسب شناخت ماهوی این کشور و آشنایی با سیاستگذاری آن، بوجود آورده نگاه مردم ژاپن به جهان و نحوه شکل‌گیری سیاست خارجی آنان را تبیین می‌کند.

۲) همگام با فروپاشی مشروعیت پدیده‌ای که وفاق و اجماع ژاپنی نامیده شده است،

دوره نوینی در سیاست خارجی این کشور و تبیین الگوهای تدبیر نمادهای تضاد، آغاز شده است که تلاش دارد هماهنگ با تحولات آینده عالم عمل کند.

۲- نکات عمده بحث

بحث حاضر، مشتمل بر سه بخش است:

۱) ارائه درآمدی بر مفاهیمی چون برانگیختن تضاد، احتراز از تضاد و حل و فصل تضاد بر اساس نظریه روابط بین‌الملل. این بررسی هر یک از سه راه کار تضادی مزبور را پس از ارائه تعاریف دقیقی که در تحلیلهای مرتبط با مسأله تضاد، کاربرد دارند، با بهره‌گیری از برخورد اندیشه‌های مختلف؛ تبیین می‌کند. نحله‌های واقع‌گرایی، نو واقع‌گرایی و کثرت‌گرایی / کارکردگرایی، با ارائه بررسیهای آماری، تضادهایی را تبیین و برای آنها راه‌حلهایی را ارائه کرده است. بررسی جهانگرایی و جامعه جهانی که بیانگر تئوری‌های فرادولت‌گرایی و در آمیختگی نظام دولت ملی است تضادهایی را تبیین می‌کند که در گستره جهانی مطرح است. مفاهیم عمده‌ای که در اینجا مورد توجه و بازنگری قرار می‌گیرند هر سه نوع الگوی برخورد با تضاد را پوشش داده جهت تبیین تضاد یا منازعه در جامعه و سیاست خارجی ژاپن مبادرت به ارائه نوعی تحلیل تطبیقی یا مقایسه‌ای می‌کند. و بالاخره پس از تدقیق در هر یک از سه نوع تضاد بر مبنای یکی از مکاتب نظری روابط بین‌الملل نمادهای مشروعیت در ژاپن را ارائه کرده در پایان فصل نخست، چکیده‌ای از این مباحث را عرضه خواهد داشت. پس از آن برداشت ماکس ویر از مشروعیت فرازمینی Charismatic به این دلیل تبیین خواهد شد که دولت ژاپن برای ترسیم چارچوب مشروعیت خود در دوران پس از جنگ بهره فراوانی از آن گرفته چنین مشروعیتی را پشتیبان استراتژی خود برای تبیین تضادهای این کشور در تعامل با نظام جهانی قرار داده است.

۲) در فصل دوم تضادهایی مورد بررسی قرار گرفته است که با ژاپن ارتباط مستقیم دارد: بطور عمده در این فصل نمونه تضادهایی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت که به اصطلاح **الگوهای اجماعی** خوانده می‌شوند. به همین ترتیب انواع **تضادهای اثباتی** را که در سطح جامعه ژاپن، مطرح هستند، بررسی خواهیم کرد. در حالی که نمونه نخست بر پایه نظریه تفکر ژاپنی Nihonjinorn شکل گرفته نمونه دوم برگزیده‌های متعددی از دیدگاهها و نگرشها متکی است. این نگرشها از یک طرف ریشه در مبانی اعتقادی جامعه ژاپن دارد و از طرف دیگر

برخاسته از تداول و رواج تضاد در مواضع و برداشتهای مختلف سیاستمداران این کشور است. به عبارتی دیگر مبنای چنین دیدگاههایی یا بر تعارض و تقابل سازمان یافته‌ای استوار است و یا اینکه بر اساس خاستگاهی قانونی شکل گرفته ریشه در تحولات اجتماعی دارد. نمونه‌هایی که اصل تضاد را نادیده انگارند بر این پایه و اساس نقد می‌شوند که سستی و بی‌مایگی متدلوزی و روش‌شناسی آنها مشخص‌گشته خطای مبانی تجربی آنها اثبات شده باشد. نمونه‌های تضاد اثباتی یا ایجابی بر مبنای برخورداری از کمبودها و نقایصی از این دست، نقد گشته‌اند که: الف) میان الگوهای تضادی که در عرصه زمامداری ژاپن و تضادهایی که در گستره سیاست خارجی این کشور وجود دارد، تفاوت نگذاشته باشند. ب) به طور کلی مسائل سیاست خارجی ژاپن و جایگاه این کشور در جهان را نادیده انگاشته باشند. ج) به گسترش دید و توسعه نگرش ژاپن به جهان توجه نکرده باشند. د) برای لحاظ کردن الگوهای مدیریت تضاد ژاپن مراحل انتقالی را در نظر نگرفته باشند که بر مبنای همین واقعیتها می‌توان گفت: ه) مسأله ژاپن طی دوران پس از جنگ سرد همچنان لاینحل باقی مانده است.

در ادامه بحث به بررسی مسائلی از این دست نمونه‌هایی خواهیم پرداخت که جایگزین الگوهای موجود گشته بر مبنای تحقق مسائل ذیل شکل گرفته باشند: الف) تضادهایی که در عرصه ارتباط جامعه مدنی با دولت، وجود دارد، ب) تضادهایی که با سیاست خارجی سر و کار داشته باشند و ج) محو و زدایش مشروعیت نظامی را مد نظر قرار داده باشد که طی سالهای (۱۹۴۵-۱۹۹۰) بر مبنای تئوری و نظریه مشروعیت فرازمینی ماکس وبر پی ریزی شده دیوانسالاری کشور در ایجاد آن نقش داشته است. در بخش نتیجه‌گیری این فصل به دو نوع از تضادهای مرتبط با ژاپن خواهیم پرداخت: الف) تشریح الگوهای تضاد در عرصه‌های سیاست داخلی و بین‌المللی ژاپن و تأکید بر روابط بین‌الملل و ارائه نمونه‌هایی که تضادهای ژاپن را بیان کرده باشند. ب) ارائه نمونه‌های معینی از تضادهای سه‌گانه به منظور آماده ساختن آنها برای بررسیهای موضوعی.

۳) طی فصل سوم به بررسیهای موضوعی پرداخته مسائلی از این دست را مورد بازنگری قرار خواهیم داد: الف) ترسیم سیاست خارجی ژاپن برای استرداد اوکیناوا، ب) تبیین مناقشه این کشور با ایالات متحده در زمینه صادرات منسوجات به آمریکا. بررسی دوم شیوه‌های سیاست خارجی ژاپن را در زمینه اعمال راه کار Seiki Bunrei (جدایی سیاست از

مسائل اقتصادی / تجاری) ترسیم کرده بطور عملی این نکته را اثبات می‌نماید که تضادهای سه گانه در زمینه‌های سیاست خارجی و زمامداری داخلی ژاپن و نحوه حل و فصل، شکل‌گیری و تسویه چنین تضادهایی چگونه بر اساس راه کارهای نظری در چارچوب مشروعیتی که در فصل دوم به آن پرداخته‌ایم، انجام می‌پذیرد.

پس از ارائه بررسیهای موضوعی و خلاصه‌ای از نمونه‌های تضاد در فصل سوم، دستاوردهای حاصله را یک بار دیگر بر مبنای تئوری روابط بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد و نتایج به دست آمده را چنین جمع بندی خواهیم کرد: ۱) تفاوت‌های موجود میان روابط بین‌الملل و تضاد در جامعه ژاپن را مورد بررسی قرار خواهیم داد. ۲) سیاست خارجی آینده ژاپن که پس از سال ۱۹۹۰ شکل گرفته به ویژه سیاست این کشور در مورد آسیا را مطرح ساخته، افق‌هایی از شناخت ارزشی را مورد بازنگری قرار خواهیم داد که هم در عرصه تئوری روابط بین‌الملل جایگاه دارد و هم در زمینه سیاست خارجی ژاپن قابل بررسی است.

مجتبی صدریا

توکیو - تابستان ۱۹۹۷